

روایتی از کشتارگاه مشهد در سال‌هایی که قصاب‌ها در اعتراض به کشتار بهداشتی دام تحصن می‌کردند (قسمت دوم)

پایان عصر الاغ‌های گوشت‌بَر!



تصویری از روز افتتاح کشتارگاه مشهد در اراضی محمدآباد / عکس از مرکز اسناد تاریخ و توسعه شهری مشهد

شیر و خورشید وارد میدان می‌شود

۱۳ شهریور ۱۳۰۷ خورشیدی روز خوبی در حافظه مشهد است. زیرا سرانجام تلاش‌ها نتیجه داد و کشتارگاه به محل تازه‌ای در حوالی شهر منتقل شد تا شهر به آرزوی دیرینه قاجاری‌اش برسد. نخستین بار در زمان قاجار پیشنهادانتقال مسلخ به محمدآباد داده شده بود و پس از سالیان دراز، انتقال این مکان به محمدآباد که در آن دوران در شش کیلومتری شهر قرار داشت، ممکن شد. روزنامه بهار دو روز پیش از انتشار خبر این افتتاح، گزارش مبسوطی از وضعیت بهداشتی کشتارگاه تهیه کرد. ظاهراً وضعیت بد مسلخ داد همه را درآورده بود، اما جمعیت شیر و خورشید که در آن زمان پنج سال از تأسیسش می‌گذشت، داوطلب بهبود اوضاع می‌شود و کشتارگاهی تمیز بر طبق اصول بهداشتی بنا می‌کند.

دکتر صادق خان کاظمی، نایب‌رئیس این جمعیت که برای به ثمر رساندن ساختمان مسلخ زحمت بسیاری کشیده بود، متنی را پیش‌روی عموم می‌خواند تا وضعیت گذشته را تشریح کند. او بالحنی محکم روبه‌روی جمعیت می‌ایستد و از وضعیت رفت‌وآمد مسلخ شهر چنین می‌گوید: «تنها از مسلخ جز اسمی باقی نمانده بود؛ اطاق‌های مسلخ به طوبله تبدیل شده و مسکن چهارپایان بود. بخش بارها بدون سقف و پناه بود. سلاخان و کارگران برای گذران زندگی مجبور بودند در آفتاب سوزان و تعفن بی‌اندازه، روز را به شب بپرسانند و هر ثانیه خود را در معرض هزارگونه مرض مهلک و خطرناک قرار دهند.»

چند ماه پیش از این سخنرانی، جمعیت شیر و خورشید و استانداری خراسان از شکایت‌هایی که به آن‌ها می‌رسید، پی می‌برند که اوضاع تا چه اندازه وخیم است و وارد عمل می‌شوند. آن‌ها ابتدا برای تحویل گرفتن سلاخ خانه شهر با مالیه رابزی می‌کنند و اجازه و واگذاری مسلخ را که از املاک سوزان قدس است، می‌گیرند. در ادامه نیز، ۲۵۰ تومان اعتبار این کار را صرف ساخت بنای مسلخ می‌کنند و برای قصاب‌ها و کارگران، محل استراحت و جایگاه کله پاک‌کنی می‌سازند.

● خانه‌هایی که سلاخ‌خانه بودند

یکی از چالش‌های پیش‌روی کشتارگاه، مسئله کشتار میش و بز است. کشتار میش‌های پیر که بیشتر مستعد بیماری‌های مزمن هستند، می‌تواند خطرآفرین باشد. همدار جراید درباره گرمی هوا و افزایش کشتار میش و بز در همین راستاست. قصاب‌ها در اعتراض به این مسئله به اداره بلدیه شکایت می‌کنند که با کمبود گوسفند روبه‌رو هستند، اما راه به‌جایی نمی‌برند و تصمیم بر این می‌شود که از این کار تا پایان گرما معانتت شود. یکی دیگر از مسائلی که در بلدیه درباره آن تصمیم گرفته می‌شود، فعالیت قصاب‌های دوره‌گرد است که باید کشتار خود را در سلاخ‌خانه انجام دهند تا تحت نظارت پزشک باشد. مسائلی از این دست سبب می‌شود که به رئیس تقشیش بلدیه دستور داده شود از صبح تا ظهر در مسلخ حاضر شود تا قصابان مطابق نظام‌نامه رفتار کنند. در همین ایام، اعلان دیگری از سوی رئیس بلدیه منتشر می‌شود که کشتار حیوانات از قبیل گوسفند، بز، میش، شتر و گاو در شهر به‌کلی ممنوع است و همه باید در مسلخ ذبح شوند. از سوی دیگر از وزارت داخلی به اداره بلدیه ابلاغ می‌شود که صاحبان گوسفند و غیره باید بشم گوسفند را پیش از کشتن در مسلخ بچینند. زیرا جداکردن پشم گوسفند پس از ذبح با آهک انجام می‌شود که از کیفیت آن می‌کاهد و به کار رفتن آن در قالی باعث متلاشی شدن فرش و کیفیت پایین آن می‌شود.

قوانین کشتار هرچه بیشتر و سخت‌تر می‌شوند، مسیر رفتن به سوی کشتار قاجاق‌گشوده‌تر می‌شود. به همین دلیل، اخبار کشف مسلخ‌های

سیده نغمه زینبی زمانی که دکتر صادق خان کاظمی از «اتاق‌های مسلخ که به طوبله تبدیل شده بودند» سخن می‌گفت، از بحرانی عمیق در بطن مشهد خبر می‌داد. انتقال کشتارگاه به محمدآباد در سال ۱۳۰۷، تنها جابه‌جایی یک محل ذبح نبود، بلکه تلاشی برای مهار هرج‌ومرجی بود که در آن، قصاب‌ها در خانه‌هایشان مسلخ غیرقانونی برپا می‌کردند و گوشت‌های آلوده با الاغ و گاری‌های فرسوده به در دکان‌ها می‌رسید و سلامت شهر را به تاراج می‌برد. این روایت، مستندی از دل مطبوعات و اسناد در سال‌های گذار مسلخ مشهد از سنت‌های کهن به فرایندهای بهداشتی است. ناگفته نماند پیش‌تر در همین صفحه تاریخ کشتارگاه مشهد تا دوره قاجار را مرور کرده بودیم و سطرهای پیش رو، ادامه سرگذشت گوشت و کشتار دام در مشهد است.



آگهی شهرداری مشهد درباره ذبح بهداشتی دام در کشتارگاه‌ها

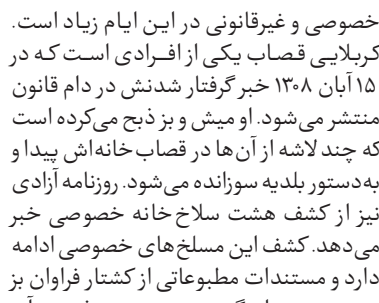
منبع عکس‌ها: مرکز اسناد و تاریخ توسعه شهری شهرداری مشهد



تصویری از ماشین‌های حمل گوشت پس از ممنوعیت انتقال گوشت باگاری یا الاغ



خبر روزنامه خراسان درباره قصاب‌ها و دخالت آن‌ها در عرضه بهداشتی گوشت در بازار



تصویری شاهد بر انتقال غیر بهداشتی دام‌ها و کشتاران

خصوصی و غیرقانونی در این ایام زیاد است. کربلایی قصاب یکی از افرادی است که در ۱۵ آبان ۱۳۰۸ خبر گرفتار شدنش در دام قانون منتشر می‌شود. او میش و بز ذبح می‌کرده است که چند لاشه از آن‌ها در قصاب‌خانه‌اش پیدا و به دستور بلدیه سوزانده می‌شود. روزنامه آزادی نیز از کشف هشت سلاخ‌خانه خصوصی خبر می‌دهد. کشف این مسلخ‌های خصوصی ادامه دارد و مستندات مطبوعاتی از کشتار فراوان بز و میش به عنوان گوشت درجه‌دو و فروش آن به عنوان گوشت گوسفند خبر می‌دهند. در یکی از موارد حاد، عباس قصاب در خانه‌اش را به‌روی مأموران نمی‌گشاید و در بست متخصن می‌شود تا گیر قانون نیفتد. پس از ورود مجریان قانون تازه می‌فهمند آنجا اصلاخانه نیست و یک سلاخ‌خانه کوچک است. او دو چاه برای خون گوسفند آماده کرده که تا نیمه پر از خون بوده است. بیست و سه پوست تازه گوسفند، هشت لاشه میش، بیست و پنج شکمبه و چند بچه‌دان میش همراه با جنین داخلشان، به‌همراه قیان و علانم مسلخ‌کشف می‌شود تا کشتار غیرقانونی‌اش را قانونی جلوه دهد.

با این بگیر و ببند‌ها، اوضاع کمی روبه بهبودی رود.

شیر و خورشید سرخ خارج شد، میوه رسیده این کاشت را بلدیه چید. در آن زمان، رسانه‌ها همچنان پیکان انتقاد خود را به سوی کارخانه‌های زهتابی نشانه می‌رفتند که نشان از اهمیت یافتن بهداشت دریافت شهری بود. کمیسیونی در اداره بلدیه تشکیل شد. صبا، رئیس بلدیه، با حضور چند پزشک از صاحبان این صنعت خواست که مکان کارخانه‌هایشان را به خارج از شهر منتقل کنند. سوزنی این بار هم تعهد کرد که این کار را به سرانجام برساند. ۲۷ خرداد ۱۳۰۹، اداره بلدیه دستور داد که فعالیت زهتابی در شهر تعطیل شود و بخشی از کنار مسلخ برای این کار اختصاص یافت تا روده‌شوها به آنجا منتقل شوند. البته آگهی مزایده‌ای که در سال ۱۳۲۰ منتشر شد، حکایت از واگذاری ساخت یک روده‌پاک‌کنی به مساحت حدود ۲۰۰ مترمربع در جوار کشتارگاه مشهد دارد؛ این موضوع نشان می‌دهد که ساخت زهتابی مستقل تا این سال به تعویق افتاده بود.

● حمل گوشت یک دردرس ویژه

کشتارگاه به سرانجام می‌رسد، قصاب‌های متخلف با پیگیری قانونی تا حدودی حساب‌کار دستشان می‌آید اما در کنار همه این‌ها، حمل گوشت یکی دیگر از چالش‌هایی است که در جاده پرپیچ و خم و خاک آلود محمدآباد برای بهداشت آن مشکل‌ساز بوده است. دی ماه سال ۱۳۰۷ جراید، حمل گوشت را چنین توصیف می‌کنند: «حمل از مسلخ به شهر بی اندازه بد و غالباً با الاغ و با بارچه‌های کثیف است. به علاوه یک نفر ملیس به لباس خونین روی لش گوسفند‌ها سوارو اتصال‌پاهای پرا زگل خود را به گوسفند‌ها می‌زند. این قسمت ابدارعیات نظافت ننموده لازم است به هر وسیله که باشد گوشت را با اتومبیل‌های مخصوص حمل تا اینکه گوشت با نظافت حمل وا از این رویه جلوگیری شود.»

تکرار این شکایت‌ها بلدیه را نیز به این موضوع حساس می‌کند. سال ۱۳۰۹ هادی، رئیس بلدیه، از مسلخ و اصطبل آن بازدید می‌کند و به قرار معلوم اوضاع اصطبل اصلا خوب نیست. گاری‌های شکسته و اسب‌های لاغر و مریض نمی‌توانند گوشت را به سرعت و سلامت به دست مردم برسانند.

دستور نظیف مسلخ و گاری‌ها داده می‌شود، ولی این کافی نیست. سگ‌ها مسئله دیگری در اطراف مسلخ هستند. بوی گوشت و خون چنان سگ‌ها را به سوی خود می‌کشاند که بلدیه حریف آن نمی‌شود و البته هیچ بعید نیست این سگ‌ها مزاحم گاری‌های حمل‌کننده گوشت شوند.

به هرحال بوی گوشت و خون است و خوی حیوانی! سال ۱۳۱۲ دکتر شیخ، رئیس وقت بلدیه، دستور می‌دهد که سگ‌های زخمی و مریض اطراف کشتارگاه را معدوم کنند. او همچنین برای اصلاح امور مسلخ دستور به تهیه اتومبیل برای حمل گوشت از مسلخ به شهر می‌دهد. یک سال بعد اعلانی در جراید به چاپ می‌رسد که از تحقق یافتن این وعده خبر می‌دهد. در این مزایده آمده است: «باید سه دستگاه اتومبیل قوی و محکم (که حداقل قوه هر یک دو تن و نیم باشد) که داخل آن‌ها از آهن سفید مفرش و به علاوه دارای قلاب‌های متعدد جهت آویزان نمودن لاشه گوشت باشد حاضر داشته باشند که در کلیه معابری که اتومبیل عبور می‌کنند گوشت را حمل نمایند.» برای معابر تنگ نیز پنج رأس اسب خوب باید داشته باشند که با روپوش روی لاشه‌ها را ببوشاند و سریعاً آن‌ها را به قصابی‌ها برساند. البته تغییرات در سلاخ‌خانه مشهد و انتقال آن به خارج از شهر به تنهایی نتوانست همه مشکلات آن را حل کند و این مسیر در واقع یک آغاز بود که مسلخ از شیوه‌های سنتی فاصله می‌گرفت ولی هنوز تا یک کشتارگاه مدرن راه زیادی را پیش رو داشت.

اخبار

قدیمی

۶۶ سال پیش لشکر خراسان، مأموران راه‌آهن، آتش‌نشانی و مردم دست‌به‌دست هم

دادند تا آتشی را خاموش کنند

حریق مهیب در دبستان دخترانه «فروغ»



تصویر فروغ آذرخشی بانی دبستان فروغ که نخستین دبستان دخترانه در مشهد است

گروه تاریخ و هویت| دبستان «فروغ»، نخستین دبستان دخترانه در مشهد است که به همت بانو فروغ السلطنه آذرخشی ساخته شد و چراغی بر سر راه تحصیل دختران در ابتدای قرن گذشته روشن کرد. بسیاری از مشه‌دی‌های قدیمی از این دبستان و تلاش‌های بانی آن خاطره دارند. جالب است بدانید که روزنامه خراسان در ۱۲ اسفند ۱۳۳۷ خبری مبنی بر آتش‌سوزی مهیب در این دبستان منتشر کرده که گویا اطفای آن شش ساعت طول کشیده است. این اتفاق وقتی افتاده که حدود پانصد دانش‌آموز در کلاس‌ها مشغول درس خواندن بودند. در این خبر آمده است: «خبرنگار ما گزارش داد که از ساعت ۳ و نیم بعدازظهر دیروز، آتش‌سوزی مهیبی در دبستان فروغ روی داده و هم‌اکنون کلیه قسمت‌های آن زیر آتش است. به دنبال آن گزارش داد وقتی حدود ۵۰۰ دانش‌آموز دختر در کلاس‌ها مشغول خواندن درس بودند و معلم‌ان نیز با خیال راحت تدریس می‌کردند، در این هنگام از بعضی قسمت‌های سقف، دود به بیرون از شیروانی سرخورد و بچه‌ها را متوجه خطر بزرگی ساخت. کلیه دانش‌آموزان با وحشت و ترس فراوان از کلاس‌ها بیرون ریختند و در صحن حیاط اجتماع کردند، ولی مسئولان دبستان بلافاصله آن‌ها را مریض کردند و از دستگاه‌های دولتی برای اطفای حریق کمک خواستند.»

روزنامه خراسان علت آتش‌سوزی را اتصال سیم‌های برق با سقف شیروانی نوشته و توضیح می‌دهد: «مدتی پیش یکی از کارشناسان که از این قسمت عبور می‌کرده، متوجه این اتصالی شده و مأموران برق را متوجه خطر کرده بود که در همان موقع اقدام کردند و از اتصال برق به ساختمان جلوگیری نمودند. می‌توان حدس زد که مجدد همان سیم‌ها به شیروانی دبستان اتصال پیدا کرده و باعث حریق مدهش دیروز گردیده است.»

البته خبرنگار علت دیگری را هم از زبان دانش‌آموزان برای این آتش‌سوزی ذکر کرده است: «به روایتی می‌گویند که آتش از بخاری دبستانا بوده است.» مهم این است که کادر دبستان خیلی زود متوجه خطر شده و با لشکر خراسان که در آن دوران دارای تجهیزات اطفای حریق بود، تماس می‌گیرند و این سرعت عمل از سرایت آتش و آسیب به بناها و ساختمان‌های مجاور جلوگیری می‌کند: «بلافاصله تلفن دبستان به کار افتاد و از مأمورین لشکر، آتش‌نشانی، شهرداری و راه‌آهن کمک خواستند. بلافاصله به دستور معاونت لشکر و اسنان آتش‌نشانی لشکر ۱۲ خراسان با تعداد زیادی سربازان و فرماندهان خود و افسران لشکر در محل حریق حاضر شدند و شروع به خاموش کردن آتش نمودند و مأمورین آتش‌نشانی شهرداری نیز به محض اطلاع با وسایل خود به دبستان فروغ آمدند و با تشریک مساعی لشکر آتش‌نشانی شهرداری و راه‌آهن شروع به خاموش کردن آتش که از تمام قسمت‌های شیروانی دبستان فروغ زبانه می‌کشید، شدند. در این موقع که خطر گسترش آتش همه ساختمان و میز و نیمکت‌ها و پرونده‌های دبستان را تهدید می‌کرد، مردم و دانش‌آموزان پسر مدارس اطراف نیز به کمک مأمورین شتافه و کلیه وسایل چوبی و پرونده‌های دانش‌آموزان را به خارج از ساختمان انتقال دادند.»

این اتفاق اگرچه به رخدادی به مراتب بدتر منجر نشد اما بدون تلفات هم نبود: «در این آتش‌سوزی دو نفر از سربازان که در بالای شیروانی مشغول خاموش کردن آتش بودند، صدمه دیده و مجروح شدند که بلافاصله به بیمارستان لشکر منتقل شدند. همچنین آقای شجاعی، رئیس آتش‌نشانی شهرداری که از آتش‌سوزی قبل آسیب دیده بود و با دست‌گچ بسته آمده بود و به خاموش کردن آتش مشغول بود، باز هم بر اثر صدمه مجدد به بخش سوانح منتقل شد و به چند نفر از مأمورین آتش‌نشانی و شهربانی نیز صدماتی وارد شد. قطع برق و خاموشی و فرا رسیدن شب در اطفای حریق مشکلات زیادی به بار آورد و اگر مجاهدت مأمورین لشکر، آتش‌نشانی و راه‌آهن نبود گمان نمی‌رفت حریق به این زودی‌ها خاموش گردد.» در ادامه این ماجرا و بنا بر آنچه خراسان در این گزارش نوشته از آنجا که سقف شیروانی این دبستان کاملاً سوخته بوده، کلاس‌ها برای مدتی تعطیل می‌شود.

تاریخ

نگار

جام‌های کانوپیک؛ ردپایی از یک ملکه



اردلان این سه ظرف که تصویر آن در عکس مشخص است، از مجموعه چهارگانه جام‌های کانوپیک یک ملکه از دودمان هجدهم مصر هستند که در مقبره‌ای رموز که با حروف اختصاری KV و شماره ۵۵ مشخص شده، در دره پادشاهان کشف شده‌اند. این ظروف آلاباستری برای نگهداری اندام‌های داخلی ممومیایی شده ساخته می‌شدند و بخشی مهم از آیین تدفین مصر باستان بودند. یکی از دیدگاه‌های مشهور، این مجموعه را متعلق به کیا، همسر فرعی اخناتون (حدود ۱۳۳۹-۱۳۳۰ پیش از میلاد) می‌داند؛ اما هویت صاحب اصلی جام‌ها همچنان قطعی نیست.

قسمت نخست

گزارش تاریخ کشتارگاه مشهد را در اینجا بخوانید



کشتارگاه مشهد را